

## مصدق و اخراج انگلیسی‌ها از ایران

دکتر محمد مصدق، قهرمان نهضت ضد استعماری ملی کردن نفت، همواره استعمار انگلیس را عامل بدبختی و عقب‌ماندگی ملت ایران می‌دانست. این امر را می‌توان به روشنی در رفتار سیاسی وی، پیش از آغاز نهضت ملی نفت و پس از آن، سخنرانی‌های وی در مجلس شورای ملی و سایر اجتماعات، گفتگوها و مذاکرات وی با نمایندگان دول خارجه، سخنرانی‌های او در محل دادگاه بین‌المللی دادگستری لاهه، سازمان ملل متحد و غیره، دید. این امر به قدری مشهود بود که خارجی‌ان نیز بدان به عنوان دیدگاه شدید ضدانگلیسی مصدق، اشاره کرده‌اند:

«در میان انگلیسی‌ها، میدلتون از جمله کسانی بود که آشکارا مصدق را فردی بسیار فرهیخته و باهوش می‌دانست و تنها او بود که مصدق را نه تنها ملی‌گرایی ضد انگلیسی می‌دانست، بلکه همچنین او را چهره ملی‌گرایی می‌دانست که سعی داشت در ایران رنسانس برپا کند. مصدق عمیقاً نسبت به انگلیسی‌ها بی‌اعتماد بود. هر انگلیسی که به سخنان مهیج او گوش می‌داد، دیگر نمی‌توانست تردید کند که او به نوعی، انگلستان را مسئول فقر و رکود عمومی ایران می‌داند.»<sup>(۱)</sup>

«به نظر مصدق، تمام بدبختی‌های ایران، از سطح زندگی ناچیز گرفته، تا آنجا که این کشور در جهان، رل مهمی که شایسته است و عظمتی که در چند قرن احراز نموده،

نمی تواند بازی کند و استفاده نماید، به گردن صحنه سازی و توطئه انگلیسی ها است.»<sup>(۲)</sup>

مصدق به هنگام مذاکراتش با «هریمن»،<sup>۳</sup> نماینده دولت آمریکا، به او گفته بود: «شما نمی دانید تا چه حد این انگلیسی ها حيله گر و بد هستند و به هر چه دست می زنند، آن را آلوده می سازند.»

و در برابر این اظهار نظر هریمن که: «این مطلب صحیح نیست؛ انگلیسی ها هم مانند سایر ملل هستند؛ بعضی خوبند و بعضی بدجنس و غالب آنان بین خوب و بد»، این جمله را تکرار کرده بود که: «شما آنان را نمی شناسید. شما آنان را نمی شناسید.»<sup>(۴)</sup>

البته احساسات ضد انگلیسی، مختص مصدق نبود و چند سده تجاوز، غارت، تحقیر و استعمار، چهره بسیار زشتی را از دولتمردان انگلیسی، در اذهان مردم ایران، به وجود آورده بود. با این حال، مصدق به عنوان نماینده مردم ایران، وظیفه داشت که پای انگلیسی ها را برای همیشه از ایران کوتاه کند. وی در این راه، از حمایت و پشتیبانی کامل مردم و روحانیت مسئول ایران بهره مند بود.

### اخراج تدریجی انگلیسی ها از ایران

ملی اعلام نمودن صنعت نفت کشور، بزرگ ترین اقدام مصدق در راه جلوگیری از غارت هر چه بیشتر ثروت مردم ایران توسط انگلیس و کسب استقلال سیاسی و اقتصادی بود.<sup>۵</sup>

<sup>۳</sup> پس از آنکه دولت ایران، پالایشگاه آبادان را توقیف کرد، انگلستان برای حفظ منافع خود، به اقدام نظامی متوسل شد، یعنی یربگاد شانزدهم چتربازان در قبرس، آماده عمل شدند و احتمال برخورد بین دو دولت دوست ایالات متحده آمریکا (ایران و انگلیس) و عواقب وخیم آن در صورت بروز عکس العمل اتحاد جماهیر شوروی که در همسایگی ایران قرار داشت، بسیار نامطلوب بود. برای اجتناب از چنین پیشامدی، «ترومن» رئیس جمهور آمریکا، از «اورل هریمن» خواست که به سرعت وارد عمل شده و بکوشد به عنوان میانجی، مصالحه قابل قبولی برای دو طرف بیابد.<sup>(۳)</sup>

<sup>۴</sup> مصدق در وجود شرکت نفت ایران و انگلیس، امپریالیسم اقتصادی را می دید و هیچ وقت این عقیده خود را

روشن بود که انگلیسی‌ها در برابر این امر ساکت نمی‌نشستند و به هیچ قیمتی حاضر به از دست دادن درآمد سرشار نفت ایران نبودند، به‌ویژه آنکه ملی شدن نفت ایران، می‌توانست منابع استعماری انگلیس را در سراسر مستعمرات، به خطر اندازد.<sup>۴\*</sup> تهدید نظامی هوایی و دریایی، شکایت به دیوان دادگستری بین‌المللی، جلب حمایت و همکاری آمریکا، تحریم نفتی، محاصره اقتصادی و مسدود نمودن اعتبارات، تهدید خریداران نفت ایران، فعالیت شدید دیپلماتیک و شکایت به شورای امنیت سازمان ملل، از جمله اقدامات انگلیس بر علیه ایران بود.<sup>(۷)</sup> از سوی دیگر، مستشاران و مأموران انگلیسی نیز در داخل ایران بسیار کوشیدند تا با خرابکاری، اعمال نفوذ و توطئه، نهضت ملی نفت را با شکست روبرو سازند.<sup>۵\*\*</sup>

---

کنار گذاشت. البته به نظر او، تنها خلاصی از دست شرکتی که کشور او را استعمار کرده بود، کافی نبود، بلکه هیچ کشور یا قدرت خارجی دیگری نیز نباید در موقعیتی قرار می‌گرفت که بتواند مانند شرکت نفت ایران و انگلیس، در ایران اعمال نفوذ کند.<sup>(۵)</sup>

۴\* «امانوئل شینول» (Emmanuel Shinwell)، وزیر دفاع کابینه کارگری انگلستان، در ژوئیه ۱۹۵۱ اعلام کرد: «اگر ایران بتواند به راحتی از این جریان‌ها گذر کند، مصر و دیگر کشورهای خاورمیانه هم به فکر می‌افتند که آنها هم اقدامات مشابه را امتحان کنند. اقدام بعدی، تلاش برای ملی کردن آبراه سوئز می‌تواند باشد. اگر انگلستان و آمریکا شکست می‌خورند و نمی‌توانستند در تابستان ۱۹۵۳ با اقدامات مخفی، مصدق را سرنگون کنند، شاید - بله شاید - تاریخ خاورمیانه در دهه ۱۹۵۰، به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. سقوط مصدق، دست کم به انگلیسی‌ها نشان داد که هنوز می‌توان افراد و احزاب سیاسی را به نفع خود به کار گرفت.»<sup>(۶)</sup>

۵\*\* برای مثال: سرهنگ جیکاک (Jaacock)، افسر و مأمور اطلاعاتی اینتلجنت سرویس انگلیس - که پس از پایان جهان جهانی دوم به استخدام شرکت نفت ایران و انگلیس در آمده بود، به هنگام ملی شدن صنعت نفت، پس از فراگیری لهجه بختیاری و با نفوذ در بین عشایر و خوانین بختیاری، «این شعار را به گویش بختیاری برای آنان طرح نمود: تو که مهر علی من دلت، نفت ملی سی چنته. در اثر چنین ترفندی. بعضی از عشایر ساده دل و ناآگاه بختیاری، زندگی خود را رها کرده و با تشکیل دسته‌جات متعدد و دست کردن پرچم و علم‌های گوناگون، علی‌گویان به امام‌زاده‌ها رفته و طلب عفو کردند که آن سال به همین خاطر به «سان طلوعی» یا «سروش» مشهور گردید.»<sup>(۸)</sup>

تشدید دخالت‌ها و توطئه‌های انگلیسی‌ها موجب شد که دولت ایران، به تدریج

انگلیسی‌ها را از ایران بیرون نماید. از این رو کارهایی به شرح زیر در این زمینه انجام شد:

۱. ممنوع نمودن «بانک انگلیس و خاورمیانه» از تصدی معاملات ارزی (شهریور ۱۳۳۰): در بهمن ۱۳۳۰، بانک انگلیس و خاورمیانه، تأسیسات خود را در ایران برچید و کارمندان بانک، یک سال بعد، پس از تصفیه امور بانک، ایران را ترک کردند.<sup>(۹)</sup>

۲. اخراج کارمندان و کارگران انگلیسی شرکت سابق نفت انگلیس و ایران (مهر ۱۳۳۰): در واپسین روزهای شهریور ۱۳۳۰، امید دکتر مصدق به تجدید وساطت هریمین و ادامه مذاکره با انگلستان، قطع شد و دولت تصمیم گرفت کارمندان انگلیسی را که در جنوب باقی مانده بودند، از ایران اخراج کند. روز اول مهر، دولت به هیأت مدیره موقت دستور داد که به کارمندان انگلیسی اطلاع دهند که چون حاضر به قبول خدمت در شرکت ملی نشده‌اند و حضور آنان در خوزستان، برای شرکت ملی، منشأ اثر نیست، باید ظرف یک هفته (از چهارم مهر) ایران را ترک کنند. در تاریخ دهم مهر، کارمندان انگلیسی باقی مانده - که تعدادشان ۳۵۰ نفر بود - ایران را ترک کردند و فقط چند نفر باقی ماندند که آنها هم روز بعد (۱۱ مهر) حرکت کردند. روز ۱۳ مهر، مصدق در نطقی در مجلس سنا گفت:

«آخرین کاروان کارمندان کمپانی سابق نفت جنوب، خاک مقدس وطن ما را که پنجاه

سال جولانگه مطامع اقتصادی و اغراض سیاسی آنان بود، ترک گفتند».<sup>(۱۰)</sup>

۳. انحلال کنسولگری‌های انگلیس در نُه شهرستان (دی ۱۳۳۰): این شهرستان‌ها عبارت بودند از اهواز، خرمشهر، شیراز، مشهد، اصفهان، رشت، کرمانشاه، تبریز و بوشهر.<sup>(۱۱)</sup> به دنبال مصاحبه «چارلز فوانسیس کپر»، کنسول انگلیس در خرمشهر، در روز ۱۳ مرداد ۱۳۳۰ با خبرنگاران، باقر کاظمی، وزیر امور خارجه، در نامه‌ای به سفیر کبیر انگلیس در ایران، به سخنان «خلاف واقع و حقیقت، تحریک آمیز و مغایر روح مسالمت و محیط آرام و دوستانه - که دولتین ایران و انگلیس میل دارند در این موقع، وجود داشته باشد» اعتراض نمود و خواستار انفصال وی از سمت خود و احضار وی گردید.<sup>(۱۲)</sup> وزیر مختار انگلیس در پاسخ نامه کاظمی، با توجیه سخنان کپر، مدعی شد که هیچ دلیل موجهی برای انفصال و احضار وی نمی‌بیند.<sup>(۱۳)</sup>

باقر کاظمی در پاسخ نامه وزیر مختار انگلیس، پس از ارائه توضیحات لازم، به استحضار

وی رساند که به‌ناچار روانامه آقای کپر مسترد شده و وی دیگر سمتی در ایران نداشته و لازم است خاک ایران را ترک نماید. (۱۴)

وزیر امور خارجه ایران، همچنین در تاریخ ۱۸ دی ۱۳۳۰، در نامه‌ای به سفیر کبیر انگلیس، نسبت به فعالیت‌ها و دخالت‌های مأموران دولت انگلیس در ایران، اعتراض نموده و تهدید کرد:

«چنانچه مأمورین آن دولت در ایران، رفتار خود را تغییر ندهند، دولت متبوع دوستدار، ناگزیر خواهد شد تصمیمات جدی برای خاتمه دادن به این وضعیت نامطلوب، اتخاذ نماید.» (۱۵)

از آنجا که سفارت انگلیس از پذیرفتن نامه اخیر وزارت خارجه خودداری نموده و آن را بازگردانده بود، (۱۶) وزارت خارجه در یک نامه مفصل و با ذکر سه دلیل زیر، خواستار تعطیلی تمامی سرکنسولگری‌ها، کنسولگری‌ها و کنسولیاری‌های انگلستان در همه نقاط ایران، تا سی‌ام دی ماه ۱۳۳۰ شد. ۱. تجاوز مأموران کنسولی انگلیس از وظایف خود و مداخله در امور معطل استقلال کشور. ۲. کاهش عده رعایای دولت انگلیس در ایران، پس از استقلال هند و پاکستان و بی‌نیازی به این کنسولگری‌ها. ۳. لزوم اجرای معامله متقابل در روابط کنسولی بین دو کشور و بر همین اساس، کافی بودن یک نمایندگی از انگلیس در تهران در برابر تنها نمایندگی ایران در لندن. (۱۷)

«اف.ام. شیرد»، وزیر مختار انگلیس در ایران - که در برابر یک کار انجام شده قرار گرفته بود و هرگز فکر نمی‌کرد دولت ایران، جرأت و توانایی چنین کاری را داشته باشد - در پاسخ، با ارائه توضیحاتی، دلایل ارائه شده توسط وزارت امور خارجه ایران را ناموجه اعلام نموده و با تهدید، عواقب و مسئولیت این اقدام را متوجه ایران دانست. (۱۸) با این حال، باقر کاظمی، به پیوست دو نامه‌ای که پس از آن به سفارت انگلیس فرستاد، تعدادی سند که نشان‌دهنده دخالت آشکار کنسول‌ها و مأموران دولت انگلیس در مسائل داخلی ایران بود، ارائه نمود و اعلام داشت، دولت ایران «معتقد است با انحلال کانون‌های مداخله در امور داخلی ایران و ترک سیاست قدیمی و اتخاذ رویه جدیدی در دوستی و صمیمیت که براساس و پایه احترام متقابل و رعایت حقوق طرفین، بر طبق اصول مسلمة امروزی دنیا مبتنی باشد، بهتر می‌توان مودت و تشیید مبانی

دوستی دو دولت را تأمین نمود» (۱۹).

۴. خودداری از پذیرش «رابرت هنکی» (Henkey) به سمت سفیرکبیر انگلیس در ایران، به جای «سفرانسیس شپرد»: در تاریخ ۳ بهمن ۱۳۳۰، سخنگوی دولت در توضیح علت نپذیرفتن هنکی به سمت سفیر، گفت که نامبرده در زمان سفارت «سر ریچارد بولارد» در ایران انجام وظیفه می‌نموده است و دولت عقیده دارد کسانی که سابقه خدمت در ایران را تحت رژیم سابق داشته‌اند، نمی‌توانند روش خود را با مقتضات اوضاع جدید وفق دهند. (۲۰)

۵. بستن شعب شورای فرهنگی بریتانیا در شهرستان‌های مشهد، اصفهان و تبریز (بهمن ۱۳۳۰). به هر حال، دولت ایران هنگامی که دید دولت انگلستان از توطئه و کارشکنی دست بر نمی‌دارد و مداخله و میانجی‌گری آمریکا و طرح مشترک ترومن و چرچیل نیز بی‌نتیجه بوده و تمامی پیشنهادهای ایران نیز توسط دولت بریتانیا رد شده است، درصد قطع روابط نودوسه ساله‌اش با این کشور برآمد. (۲۱)

### قطع روابط و اخراج کامل انگلیس از ایران

بر اساس حقوق بین‌الملل، اقدام یک دولت به قطع روابط با دولت دیگر، عمل شدیدی است که فقط یک درجه از اعلان جنگ، خفیف‌تر است و در برخی از موارد، به جنگ هم خیر می‌شود. بنابراین دولت‌ها در حد امکان می‌کوشند از چنین اقدامی خودداری نمایند.

هنگامی که بر مصدق معلوم شد که هیچ تغییری در مفاد طرح مشترک ترومن، چرچیل

داده نخواهد شد، زرمه‌های قطع روابط سیاسی با انگلستان، شنیده شد.

در روز ۲۴ مهر ۱۳۳۱، لایحه مفصل دکتر مصدق درباره دلایل اتخاذ تصمیم قطع رابطه با انگلستان، از رادیو پخش شد. سپس در نامه‌ای که در تاریخ ۳۰ مهر ۱۳۳۱ توسط دکتر حسین فاطمی، وزیر امور خارجه وقت، به ژورژ میدلتن، کاردار دولت انگلستان، ارسال شد، «تصمیم دولت شاهنشاهی ایران، مبنی بر قطع روابط سیاسی با دولت علیاحضرت ملکه انگلستان» به اطلاع وی رسید. (۲۲) در این نامه، با اشاره به اختلاف دولت ایران با شرکت نفت، دولت انگلیس به حمایت غیرقانونی از شرکت نفت متهم شد و همچنین اعلام شد که «مأموران رسمی آن دولت نیز به واسطه تحریکات و مداخلات ناروای خود، مشکلاتی به قصد اخلال در نظم و

آرامش کشور، فراهم ساختند». (۲۳)

پس از تسلیم نامه وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس، بخشنامه‌ای از سوی وزارت امور خارجه، خطاب به تمامی نمایندگی‌های سیاسی ایران در کشورهای بیگانه، بدین مضمون ارسال شد:

«ساعت ۲/۵ بعد از ظهر امروز، این نامه، دایر بر قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس، به سفارت کبرای انگلستان در تهران ابلاغ شد. چون [این نامه] ساعت سه به وقت تهران، انتشار پیدا خواهد کرد، در همان ساعت، متن نامه را عیناً به استحضار مطبوعات حوزه مأموریت خود برسانید». (۲۴)

بدین ترتیب، ترجمه یادداشت وزارت امور خارجه به کاردار سفارت انگلیس تسلیم و خبر قطع روابط دو کشور، در تمامی دنیا پخش شد و واکنش‌های متفاوتی را برانگیخت: «الهیار صالح» از واشنگتن، (۲۵) «حاجب دولو» از لندن، (۲۶) «مجدی» از ورشو، (۲۷) «حسن پیرنظر» از بالکان، (۲۸) «محمدعلی همایون‌جاه» از برن، (۲۹) «مرتضی شریفی» از بیروت، (۳۰) «شهریار» از لاهه، (۳۱) و... گزارش‌هایی از انعکاس این خبر در روزنامه‌ها و رادیوهای محل مأموریتشان، به وزارت امور خارجه ایران ارسال نمودند.

الهیار صالح، سفیر کبیر ایران در آمریکا و یکی از یاران مصدق،\* یک جلسه مطبوعاتی در واشنگتن تشکیل داده به ایراد سخنرانی پرداخت و به سئوالات خبرنگاران پاسخ گفت:

«امروز دولت ایران، قطع روابط سیاسی با دولت انگلستان را اعلام نمود. این اقدام برای اعتراض نسبت به روش خصمانه‌ای که دولت انگلستان برای تحمیل خواسته‌های شرکت نفت سابق به دولت ایران پیش گرفته بود، انجام شد. دکتر مصدق در هیجده ماه گذشته، با وجود این روش نامساعد انگلستان، از هر اقدام ممکن برای تشویق دولت انگلستان در همکاری با دولت ایران، در پیدا کردن راه‌حل،

---

\* پس از کودتای ۲۸ مرداد، الهی‌ار صالح، سفیر کبیر ایران در آمریکا و باقر کاظمی، سفیر ایران در فرانسه، به عنوان اعتراض به تغییر قهری حکومت در ایران و سقوط دکتر مصدق، از سمت‌های خود استعفا کردند و به ایران بازگشتند. بازگشت آنان به میهن، به دستگیری، زندان و تبعید آنان منجر شد.

کوتاهی ننمود. در مقابل، دولت انگلستان، در روش خود، به این طریق پافشاری نمود: محاصره اقتصادی و مسدود نمودن اعتبارات ایران، جلوگیری از آمدن کشتی‌ها به بنادر ایران، تهدید نمودن خریداران احتمالی نفت ایران و سعی در مضطرب نمودن دولت ایران به وسیله کشاندن ایران به شورای امنیت و دیوان دادگستری بین‌المللی؛ در صورتی که هر دو این دستگاه‌ها از طرفداری از درخواست‌های انگلستان خودداری نموده و رأی دادند که اختلاف، مابین دولت ایران و یک شرکت خصوص است نه بین دو دولت ایران و انگلستان. این سیاست تحمیل، باعث سختی‌های اقتصادی فراوانی برای ملت ایران و بر هم زدن نظم سیاسی کشور شده است. قطع روابط سیاسی نمی‌بایست باعث تعجب دولت انگلستان شود، زیرا تنها دو راه برای ایران باقی مانده بود که یا روابط سیاسی خود را قطع نماید و یا در زیر فشار محاصره اقتصادی غیرقانونی انگلستان، زانو به زمین زند. ملت ایران مصمم است استقلال سیاسی خود را حفظ نماید و با وجود سختی‌های اقتصادی فراوانی که در نتیجه امپریالیسم انگلستان بر ملت تحمیل شده، به هیچ وجه حاضر نیستند از استقلال سیاسی خود دست بردارند».

«... دنیا می‌داند که ایران محتاج به منافع تجارت بین‌المللی، به خصوص در معامله نفت می‌باشد، ولی نه به قیمت تسلیم شدن به انگلستان. من صمیمانه امیدوارم که دولت انگلستان در اعمال خود تجدیدنظر نموده و سیاست جدید همکاری پیش‌گیرد تا بتوانیم بار دیگر روابط بین‌دولتین را برقرار کنیم».<sup>(۳۲)</sup>

### اخراج اعضای سفارت انگلستان از ایران

پس از اعلام رسمی قطع روابط دو کشور، اینک نوبت اعضای سفارت و مأموران رسمی دولت انگلیس بود که خاک ایران را ترک نمایند.<sup>۳۳</sup> در تاریخ ۶ آبان ۱۳۳۱، وزارت امور خارجه در

۳۳ سفارت انگلستان در مرکز شهر تهران، فضایی نزدیک به پانزده جریب را اشغال کرده بود که اعضای سفارت، مقام‌های سیاسی، مشاوران شرقی، کنسول‌ها، مقام‌های اقتصادی و مازرگانی، کارمندان اداری، وابستگان نظامی.



یک نامه «خیلی فوری» به وزارت کشور، نوشت:

«پیرو تصمیم محترم دولت، مأموران رسمی دولت انگلیس، به تدریج عزیمت می‌کنند و آخرین دسته آنان که عبارت از مأموران سیاسی سفارت کبرای انگلیس می‌باشد، قرار است روز شنبه، دهم آبان ماه، از طریق مرز خسروی، به بغداد عزیمت کنند. جناب آقای وزیرمختار سوئیس که از طرف دولت متبوع خود، عهده‌دار حفظ منافع اتباع انگلیس در ایران شده‌اند و همچنین آقای عباس نیری، کارمند مقدم اداره تشریفات وزارت امورخارجه، این مأموران را تا مرز خسروی مشایعت خواهند کرد. خواهشمند است به فرمانداری و استانداری‌های بین راه، تلگرافاً دستور فرمایند که اولاً از جریان مستحضر باشند و ثانیاً در مورد لزوم، در حدود مقررات، از بذل مساعدت و انجام تسهیلات لازم به آنها، خودداری نمایند.» (۳۴)

عباس نیری، کارمند عالی‌رتبه وزارت امورخارجه، از طرف این وزارتخانه (۳۵) و سرهنگ دوم عزت‌الله دفتری، به عنوان نماینده وزارت دفاع ملی، (۳۶) موظف بودند که کاروان کارمندان سفارت انگلیس را از تهران تا مرز خسروی همراهی نمایند. اداره تشریفات وزارت امورخارجه همچنین، در یک نامه خیلی فوری به وزارت دفاع ملی، درخواست کرد که با تلگراف به مقام‌های نظامی شهرهای بین راه تهران - کرمانشاه - مرز خسروی اعلام شود که با کاروانی که کارمندان سیاسی سفارت انگلیس، عده‌ای از کارمندان دفتری و خانواده‌های ایشان را با اتومبیل به سوی خاک عراق حمل می‌کند، مساعدت لازم را انجام دهند. (۳۷)

عباس نیری، گزارش کاملی از سفر خود را به همراه کاروان پیش از حرکت از تهران تا زمان خروج کامل انگلیسی‌ها از مرز خسروی، به وزارت امورخارجه ارائه داد. با توجه به اینکه این

---

مأموران اطلاعاتی، مأموران رمز، تندنویسان و ماشین‌نویس‌ها را شامل می‌شد. محوطه سفارت. خود دنیایی بود. قلمرو دیپلماتیک انگلستان، نشان از یک سلطه خارجی داشت. مصدق، سفارت انگلستان را «لانه جاسوسی» معرفی می‌کرد. برخی از اعضای سفارت وظیفه داشتند با دخالت در سیاست داخلی ایران، راه را برای مرگ سیاسی مصدق هموار کنند. از جمله این اشخاص می‌توان «روبین زاهنر» (Robin Zahner) و «ساموئل فال» (Samuel Falle) را نام برد. (۳۳)

گزارش، مطالب ارزشمندی را در بردارد و تاکنون در هیچ یک از کتاب‌هایی که درباره مسئله ملی شدن نفت ایران به چاپ رسیده، منتشر نشده است، متن کامل آن بدون تغییر و دستبرد، آورده می‌شود:

### گزارش (۳۸)

احتراماً به عرض می‌رساند:

بلافاصله پس از استحضار از دستور وزارت متبوعه، دائر به مشایعت کارمندان رسمی سفارت کبری سابق انگلیس در ایران، با آقای بیکر، دبیر اول سفارت کبری، تماس حاصل و از برنامه حرکت آنها مستحضر گردید و برای آنکه در بین راه و شهرهای واقع در خط سیر کاروان، همکاری کامل مأموران کشوری و لشگری دولت شاهنشاهی حاصل گردیده و در صورت لزوم مورد استفاده قرار گیرد، موضوع حرکت کاروان و ساعت عزیمت، طی نامه‌هایی به وزارت کشور، اداره کل گمرک، وزارت دفاع ملی و ستاد ارتش ابلاغ و تقاضا گردید برای حفظ نظم و انجام مساعدت‌ها و تسهیلات لازم نسبت به هیأت مسافری، اقدام لازم و فوری مبذول دارند. ضمناً به وسیله تلفن، ژاندارمری و شهربانی کل کشور را نیز از جریان مستحضر و عین همان تقاضا، از این دو سازمان نیز به عمل آمد. روز پنجشنبه، هشتم آبان ماه نیز سرکار سرهنگ دوم عزت‌الله دفتری از ستاد ارتش، طی نامه‌ای به وزارت امور خارجه معرفی و اعلام گردید که ایشان نیز در معیت نماینده وزارت امور خارجه، با کاروان عزیمت خواهند کرد. قرار بود قسمتی از اتوموبیل‌های کاروان، ساعت پنج صبح روز شنبه، دهم آبان ماه، از محل سفارت کبری، واقع در خیابان فردوسی و قسمت دیگر، منجمله هفت کامیون پانزده تن باری، حامل اثاثیه کارمندان سفارت کبری، از محل تابستانی سفارت کبری در قلعهک، حرکت کند. علت این تصمیم نیز این بود که نصف بیشتر کارمندان سفارت کبری در محل بیلاقی مسکن داشته و در نتیجه ناگزیر بودند از همان‌جا نیز حرکت نمایند و در خارج کرج، به یکدیگر ملحق گردیده و مجتمعاً به طرف مقصد عزیمت کنند. تعداد اتوموبیل‌های کاروان، جمعاً ۲۷ عدد سواری و کامیون‌های کوچک حامل وسایل ضروری از قبیل خواربار و وسیله طبخ غذا و هفت کامیون بزرگ حامل اثاثیه کارمندان بود. این کامیون‌ها از همان ابتدا، بدون توقف حرکت کرده و مستقیماً به خسروی رفتند.

تعداد اشخاصی که با این اتوموبیل‌ها از مرز خارج شدند، ۴۳ نفر بود که عده‌ای از آنها کارمندان دفتری و بقیه، کارمندان سیاسی سفارت کبرای سابق انگلیس و خانواده‌های آنها بودند.

چون ممکن بود حرکت اتوموبیل‌ها از شهر به تأخیر افتد و موقع عزیمت، مردم اجتماع کرده و تظاهراتی کنند، ساعت ۲۲ روز جمعه، تلفناً از افسر نگهبان فرمانداری نظامی تقاضا گردید از ساعت ۴ صبح، تعداد کافی مأموران انتظامی به محل اعزام دارند.

شنبه: دهم آبان ماه

بنده به اتفاق سرکار سرهنگ دفتری، افسر اعزامی ستاد ارتش، ساعت ۴½ بعد از نیمه شب در محل سفارت کبری حاضر شدیم. مأموران انتظامی نیز در مقابل درب ایستاده و از ورود اشخاص متفرقه - که اغلب مخبرین روزنامه و عکاس‌ها بودند - جلوگیری به عمل می‌آوردند. توقف در محل سفارت کبری، مدت زیادی به طول انجامید، به طوری که کاروان بالاخره ساعت ۶½ حرکت کرد. در این فاصله، علاوه بر جناب آقای مفتاح و جناب آقای میکده، سفیرکبیر آمریکا نیز حاضر شده و موقع حرکت از کاردار سابق تودیع کردند.

به قراری که معروض گردید، کاروان ساعت ۶½ از شهر حرکت کرد. آقای کاردار عراق و دو نفر وابستگان سفارت کبرای عراق، از ساعت پنج صبح در مقابل جاده فرودگاه مهرآباد، منتظر آقای میدلتن بودند که پس از رسیدن به محل، مراسم تودیع را با ایشان به عمل آوردند. ساعت ۷½ صبح در چهار کیلومتری آن طرف کرج، که طبق تصمیم سرکار سرهنگ دان، وابسته نظامی سابق انگلیس در ایران - که سمت ریاست کاروان را نیز به عهده داشت - محل اجتماع تعیین شده بود، توقف کردند. در اینجا نیز وزیرمختار بلژیک و بانو، همسر وزیرمختار هلند، مونتاناری، رایزن سفارت کبرای ایتالی، کنت دگاره، رایزن سفارت کبرای فرانسه، اونر، کاردار سوئد، کامپورد، رایزن فرهنگی سفارت کبرای فرانسه، کمبل، دبیر دوم و هافکر و بانو، دبیر سوم سفارت کبرای آمریکا، برای ملاقات و مشایعت آنها آمده بودند. پس از مدتی توقف، جناب آقای مفتاح و جناب آقای میکده از آنها خداحافظی کرده و به شهر معاودت نمودند. سایرین نیز پس از صرف صبحانه و خداحافظی با مشایعین، در ساعت ۸½ از محل اجتماع عزیمت کردند. چون طول این کاروان، با دو کامیون حامل سرباز که از طرف ستاد ارتش، مأمور همراهی با هیئت بود و اتوموبیل اینجانب جمعاً ۳۰ اتوموبیل می‌شد، نسبتاً زیاد بود، طبق تقاضای بنده،

قرار شد یک کامیون سرباز در جلو کاروان حرکت کند و یک کامیون دیگر، دنبال اتوموبیل بنده که بعد از تمام اتوموبیل‌های کاروان حرکت می‌کردم، عزیمت نماید. یک کامیون متعلق به مستشاران وزارت جنگ که حامل یک نفر سرگرد به نام (Mager Mazel) و دو نفر گروهبان و یک دستگاه بی‌سیم بود، از کرج دنبال هیئت به راه افتاد و هر ساعت یک بار، مدتی در یک محل توقف و مطالبی به وسیله بی‌سیم مخابره می‌کرد. در پاسخ سؤال بنده راجع به مقصد مسافرتشان، اظهار داشتند که با هیئت، کاری نداریم و مقصد هم با آنها یکی نیست، ولی در تمام طول راه با ما بودند و بالاخره با انگلیس‌ها از مرز خارج و به خانقین رفتند و قرار شد که چند روز دیگر معاودت کنند. ضمناً باید به عرض برساند که ترتیب ورود و خروج کاروان از کرج، بسیار منظم و قابل توجه بود. در تمام مسیر کاروان در داخل کرج، مأموران پلیس ایستاده و ادای احترام می‌کردند. مردم نیز کم و بیش برای تماشا جمع شده و با سکوت و نظم کامل، شاهد عزیمت آنها بودند.

حرکت کاروان در اولین روز مسافرت، منظم‌تر، ولی بسیار بطی و خسته‌کننده بود. هر چند کیلومتر یک‌بار توقف می‌کردند تا همگی جمع شوند و با هم حرکت کنند. یک نفر موتورسیکلت‌سوار که به قراری که تحقیق شد، موسوم به لنگویل (M. LangWill) بوده و در استخدام وزارت دارایی و دادگستری شاهنشاهی است و ظاهراً متصدی قسمت‌های فنی ساختمان‌های این دو وزارت می‌باشد، همراه هیئت بود که هنگام حرکت، سمت عضو رابط را به عهده داشت.

ساعت ۱۰ $\frac{۳}{۴}$  به قزوین وارد شدیم. در قزوین نیز مأمورین انتظامی پیش‌بینی‌های لازمه را به عمل آورده و در تمام خیابان‌های مسیر کاروان، افراد پلیس گمارده بودند که در ضمن ادای احترام، مراقب حفظ نظم نیز بودند. پس از آنکه اتوموبیل‌ها بنزین‌گیری کردند، ساعت ۱ $\frac{۱}{۴}$  از شهر خارج شدیم. چون افراد کاروان، خواربار و وسایل استراحت همراه داشتند، در تمام مدت مسافرت، برای صرف ناهار یا استراحت و یا خرید وسایل، در شهر و قصبات بین راه توقف نکردند. مثلاً در همان اولین روز مسافرت، ساعت یک بعدازظهر در وسط بیابان و محلی که جز اتوموبیل‌های باری، آن هم به ندرت از جاده عبور نمی‌کرد، توقف کرده و مشغول صرف ناهار شدند و پس از سه ربع ساعت، مجدداً به حرکت خود ادامه دادند. کامیون حامل آمریکایی‌ها،

مرتباً به دنبال ما حرکت می‌کردند و موتورسیکلت‌سوار مأموران ارتباط نیز دائماً با اتوموبیل‌های جلوی کاروان و کامیون مزبور در تماس بود.

ساعت ۴ $\frac{۱}{۲}$  بعدازظهر به کوری‌جان در ۳۶ کیلومتری همدان رسیدیم. وابسته نظامی و رئیس کاروان به اتفاق یک کامیون از سربازان ایرانی که فقط مأمور حفاظت آنها بودند و تعداد کافی مستخدمین سفارت کبرای سابق، قبلاً به آنجا رسیده و پس از انتخاب محل، مشغول به پاکردن چادرها بودند. یک چادر بزرگ در وسط برافراشته و به تعداد کافی چادرهای کوچک انفرادی یا دو سه نفری، در اطراف آن زدند و محل کاروان را نیز با نصب علائمی در ابتدای جاده، مشخص کرده بودند. چادر بزرگ وسط، محل اجتماع افراد کاروان و مخصوص استراحت عده‌ای از آنها بود. هر یک از افراد کاروان، در طول مسافرت، وظیفه مخصوصی داشت که در نخستین روز مسافرت، با کمال نظم و ترتیب انجام دادند و در نتیجه وقتی سایر اتوموبیل‌ها به توقفگاه رسید، مأمورین استقرار، مشغول به پاکردن چادرها بودند و مأمورین طبع غذا، وسایل تهیه آن را فراهم می‌کردند.

ضمناً از پنجاه کیلومتری همدان، یک نفر سرهنگ دوم ژاندارمی به نام سرهنگ کیهانیان با یک کامیون حامل نفرات ژاندارم از طرف ژاندارمری همدان، مأمور همراهی هیئت شده بود که تا توقفگاه با کاروان مسافرت کرد و پس از آنکه از احاط احتیاط، چندین نفر ژاندارم به دهات اطراف توقفگاه اعزام داشت، خودش به همدان عزیمت کرد و قرار شد ساعت ۶ صبح فردا در دروازه شهر، منتظر ورود ما باشد. سربازانی که همراه ما بودند نیز مأمور شدند که اطراف چادرهای آنها تا صبح پاسداری بدهند و قدم بزنند. آنها نیز جز وسایل انفرادی سربازی که عبارت از پالتو و دو تخته پتو و چراغ فانوس و اسلحه مربوطه باشد، هیچ وسیله دیگری نداشتند. به هر صورت، پس از صرف شام، میدلتن نزد بنده که به اتفاق سرکار سرهنگ دفتری در اتوموبیل نشسته بودیم، آمد و ما را به چادر بزرگ برد. مدتی در آنجا نشستیم و به صحبت‌ها و آوازخواندن آنها گوش دادیم. به بنده پیشنهاد کردند که برای استراحت به همدان بروم و صبح در آنجا به ایشان ملحق شوم، ولی بنده پاسخ دادم: چون طبق دستور صریح مقام وزارت، مأموریت دارم همراه شما باشم و در صورت لزوم، از بذل هیچ گونه کمک و مساعدتی مضایقه نکنم، عزیمت من به همدان، شایسته و مناسب نیست. پیشنهاد استراحت در چادر بزرگ آنها را نیز

نپذیرفتم و در کنار اتوموبیل (چون راننده در اتوموبیل استراحت می‌کرد) با وسایلی که همراه داشتم و به هیچ وجه با سرمای شدید همدان و حتی سایر مناطق بین راه، متناسب نبود، در هوای آزاد، شب را به صبح رسانیدیم. در نتیجه، راننده و سرکار سرهنگ دفتری، سرمای شدیدی خورده و تب کردند.

### یکشنبه: یازدهم آبان ماه

ساعت ۶ صبح، پس از صرف صبحانه، به همان ترتیب روز قبل، به طرف همدان حرکت کردند و ساعت ۶ $\frac{۱}{۲}$  به همدان رسیدند. در همدان، اتوموبیل‌ها مجدداً بنزین گرفتند و پس از مختصر توقیفی، حرکت کردند. در همدان نیز اوضاع کاملاً مرتب و منظم بود و هیچ گونه حادثه نامطلوبی به وقوع نپیوست. ساعت ۱۰ $\frac{۱}{۲}$  صبح، بین راه همدان و کرمانشاه توقف و مشغول صرف ناهار شدند و مجدداً حرکت کردند. در آنجا، خانم میدلتن از بنده تقاضا کرد: چون می‌خواهیم بیستون و طاق بستان را تماشا کنیم و از طرفی محل آن را نمی‌دانیم، خوبست که شما جلوتر از همه حرکت کنید و ما را راهنمایی نمایید. بنده نیز قبول کردم. ساعت ۱۵ به بیستون رسیدیم و پس از تماشای محل و تشریح سابقه تاریخی آن به وسیله بنده، مجدداً حرکت و در طاق بستان توقف کردیم و به اتفاق وزیرمختار سوئیس و میدلتن و بانوانشان، به تماشای طاق و سنگ‌نوشته‌های آن رفتیم. عظمت، آن نه تنها ایرانیان حاضر را تحت تأثیر قرار داد، بلکه آنها نیز تحت تأثیر قرار گرفتند و همه، به خصوص وزیرمختار سوئیس، عکس زیادی از محل گرفتند. موضوع بسیار جالبی که در طاق بستان اتفاق افتاد و متأسفانه بنده شخصاً شاهد آن نبوده و شرح آن را از سرکار سرگرد نیساری، افسر فرمانده سربازان همراه کاروان، شنیدیم این بود که یکی از کارمندان دفتری سفارت کبری، به نام گری (M. gray) زن فوق‌العاده فقیر و بیچاره‌ای را می‌بیند که با وضعی، بچه خود را به زانویش نشانیده و گدایی می‌کند. فوراً از این منظره عکس بر می‌دارد. دو کودک گدایی که در همان اطراف بوده‌اند، نیز تقاضا می‌کنند عکس آنها را هم بردارد؛ او هم قبول می‌کند و آنها را کنار زن فقیر راهنمایی می‌کند که عکس بردارد. درست همان لحظه که می‌خواسته عکس بگیرد، یکی از آنها، مشت گره کرده خود را بلند کرده و فریاد می‌زند: «زننده باد دکتر مصدق». این پیش‌آمد به قدری در آنها تأثیر کرده بود که قادر به کتمان آن نبودند. مخصوصاً توجه به اینکه در دهه دورافتاده‌ای مثل طاق بستان، آن هم چنین کودک بینوایی که با

وضع رقت‌بار فعلی خود، هرگز یقین ندارد که سر بی‌شام بر بالین نخواهد گذاشت، این عبارت کوتاه را ترجمان احساسات ساده و کودکانه‌اش قرار داده، راستی آنها را متعجب کرده بود.

ساعت ۱۷ به کرمانشاه رسیدیم. اتوموبیل‌ها طبق معمول برای گرفتن بنزین در مقابل پمپ بنزین توقف کردند. آقای میدلتن نزد بنده آمد و اظهار داشت: چون وزیرمختار سوئیس از این به بعد باید به امور مربوط به ما رسیدگی کند، در نظر دارم به اتفاق ایشان و آقای دابسن، مأمور ساختمان‌های سفارت کبری، به عمارت کنسولگری انگلیس در کرمانشاه برویم و به مأمور مربوطه، جریان کار و لزوم اخذ تماس با وزیرمختار سوئیس را در موارد ضروری گوشزد کنم. بنابراین اگر مایلید، می‌توانید یک نفر را همراه ما روانه کنید. بنده چون در تمام طول راه به آنها گفته بودم که وجود بنده و سرهنگ و سربازان همراه کاروان، برای بازرسی اعمال آنها نیست و فقط برای کمک و مساعدت به آنها آمده‌ایم و به همین دلیل نیز تا آنجا، ضمن آنکه اعمال و رفتار آنها را دقیقاً زیر نظر داشتیم، خود را نسبت به آنچه که انجام می‌دادند، بی‌اعتنا نشان می‌دادم، گفتم: اگر راه را بلد نیستند، ممکن است یک نفر برای راهنمایی، همراه شما کنم. گفت: راننده اتوموبیل من، راه را می‌داند و از این نظر، احتیاجی نداریم. بنده هم گفتم: بنابراین دلیلی ندارد که یک نفر همراه شما باشد و شما می‌توانید بروید. از بنده تشکر کرد و به اتفاق وزیرمختار سوئیس و خانم‌هایشان و همان دابسن، وارد شهر شدند. بلافاصله پس از حرکت آنها، بنده از سرکار سرهنگ دفتری خواهش کردم فوراً با اتوموبیل به شهر رفته و جریان را به رئیس شهرداری بگویند و کاملاً مراقب رفتار آنها باشند.

بنده در مقابل پمپ بنزین مواظب حُسن جریان کار اتوموبیل‌ها بودم. هر اتوموبیلی که بنزین می‌گرفت، حرکت کرده و در صدمتری پمپ توقف می‌کرد که همه با هم عزیمت کنند. متأسفانه وضع انتظامات شهر به قدری بد بود که اثر نظم و ترتیب فوق‌العاده‌ای را که تا آن نقطه در شهرهای بین راه دیده بودند، به کلی از بین برد. بنده از دور متوجه شدم که جمعیت زیادی دور اتوموبیل‌های آنها حلقه زده و هر کس حرفی می‌زند و به اتوموبیل‌ها دست می‌زنند و حتی یک پاسبان هم وجود ندارد که آنها را دور کند. فوراً سربازانی را که همراه کاروان بودند، پیاده کرده و دستور دادم هر چه زودتر مردم را از اطراف اتوموبیل‌ها دور کنند و خود نیز نزد آنها رفتم. وحشت از قیافه آنها و خشم و نفرت از چهره مردمی که دور آنها را گرفته بودند، می‌بارید. با این ترتیب، به

حمدالله حادثه نامطلوبی پیش نیامد، ولی متأسفانه اثر جالب توجه انتظامات شهرهای بین راه را که واقعاً تحت تاثیرشان قرار داده بود، از میان برد و حتی اگر دخالت فوری سربازان نبود، وقوع حادثه‌ای نامطلوب، تقریباً اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. خود انگلیسی‌ها و حتی وزیرمختار سوئیس از طرف آنها، از وضع نامطلوب کرمانشاه اظهار گله و نگرانی و از مداخله فوری و مؤثر بنده، تشکر کردند. تمام اقداماتی که روی تقاضای موکد وزارت امور خارجه و دستور صریح وزارت کشور دایر به برقراری نظم در کرمانشاه انجام شده بود، عبارت از این بود که به قرار معلوم، آقای استاندار در اتوموبیل خود که برخلاف اصول و تشریفات معمول کشور، پرچم ایران روی گلگیر آن نصب کرده بودند، در ابتدای ورود حضرات به شهر، آنجا آمدند و پس از آنکه گشتی زدند، بدون توقف مراجعت فرمودند. در هر صورت، به قرار اظهار سرهنگ دفتری، نامبردگان وارد کنسولگری شده و با متصدی اموال کنسولگری که یک نفر ارمنی است، مدتی مذاکره کرده و سپس بدون آنکه توقفی در شهر بکنند، از شهر خارج و به طرف اردوگاه که ده کیلومتری شهر قرار داشت، حرکت کرده بودند. بنده نیز در کامیون حامل سربازان و به دنبال آنها حرکت کردم. وابسته نظامی، قبلاً به اتفاق یک کامیون سرباز، وارد محل شده و چادرها را به پا کرده بودند. حضرات شام را صرف کرده و استراحت کردند.

#### دوشنبه: ۱۲ آبان

ساعت ۶ صبح از اردوگاه حرکت کردند. چادر بزرگ وسط را با چند نفر مستخدم، در محل جا گذاشتند. که وزیرمختار سوئیس و خانم، در مراجعت، از آن استفاده کنند. کاروان بدون هیچ حادثه‌ای از شهرهای کرند قصر شیرین عبور کرد. از کرمانشاه تا مرز خسروی، بنده جلوتر از اتوموبیل‌های کاروان حرکت کردم که زودتر به خسروی رسیده و ترتیب کار را بدهم. بنا به تقاضا میدلتن، یکی از کارمندان دفتری را به اسم آقای بوند (M. Pond) که افسر تامینات و به اصطلاح (security officer) بود، نیز همراه خود بردم. پس از ورود به خسروی و ملاقات با آقای حبیب‌اله تشخیص، رئیس گمرک محل، کم و بیش ترتیب کار را داده و منتظر آنها شدیم. قبلاً روی تقاضای اداره تشریفات، موضوع حرکت کاروان به گمرک خسروی ابلاغ و بنده نیز معرفی شده بودم و به این دلیل، مأمورین مربوطه، منتهای مساعدت را معمول داشتند. ساعت ۱۳¼ کاروان وارد خسروی شد. همگی پیاده شده و برای مدتی که از نظر ثبت گذرنامه، زیاد به طول نینجامید و



فقط تنها موضوعی که کم و بیش موجب دلتنگی همگی آنها گردید، ولی با مداخله بنده، منتفی شد، این بود که مأمورین گمرک، طبق دستور واصله از اداره کل گمرک، ناگزیر بودند شماره‌های اتوموبیل آنها را برداشته و به تهران ارسال دارند و این موضوع از نظر آنکه مسافرت چندین اتوموبیل بدون نمره و اصولاً ورود و خروج آنها به کشورهای سر راه، مشکل بلکه غیرمقدور بود، موجب ناراحتی همه آنها، به خصوص خود میدلتن و وابستگان نظامی و هوایی شده بود. بالاخره قرار شد که بنده شرحی بنویسم که تمام نمرات این اتوموبیل‌ها به اینجانب رسیده است و از طرف دیگر از میدلتن خواهش کردم در اولین فرصت، شماره‌ها را توسط وزیرمختار سوئیس به تهران، برای اداره تشریفات ارسال دارد و به همین نحو نیز رفتار گردید. این امر موجب کمال خوشنودی حضرات گردید.

بالاخره تشریفات گمرکی به بهترین وجهی انجام گردید و برای حرکت آماده شدند. قبلاً سربازان همراه کاروان، از گمرک خسروی تا آخرین نقطه مرزی به فواصل معین گمارده و از دور صورت بسیار مجللی پیدا کرده بود. خود بنده در اولین اتوموبیل و جلو کاروان حرکت کردم و سایرین نیز به همان ترتیب سابق به راه افتادند و تا یک کیلومتری مرز که پاسگاه گمرک عراق قرار داشت، رفتیم. در آنجا در حدود ۸ نفر سرباز عراقی، آقای ویلشایر (M. Wiltshire)، کنسول انگلیس در بغداد، که سابقاً سمت کنسولی دولت متبوع خود را در شیراز به عهده داشت، مرزبان عراقی و قائم‌مقام خانقین که از لحاظ اداری در ردیف استانداران ایرانی هستند، ولی اختیارات فوق‌العاده زیادی دارند، نیز به استقبال هیئت فرستاده و دولت عراق، استاندار یک استان را مأمور استقبال کرده بود. پس از مدتی توقف، مراسم خداحافظی به عمل آمد. میدلتن مدت یک دقیقه، دست بنده را در دست نگاهداشته و در حالی که عمیقاً متأثر شده بود، از جناب آقای نخست‌وزیر، جناب آقای وزیر امور خارجه، جناب آقای مفتاح و جناب آقای میکده که منتهای محبت را نسبت به او مبذول فرموده بودند، تشکر کرد و حتی از فرط تأثر، اشک در چشمانش جمع شده بود. از بنده نیز بی‌نهایت تشکر کرد و گفت: از وزیرمختار سوئیس تقاضا کرده‌ام مراتب تشکر همگی ما را از همکاری و مساعدت صمیمانه شما و سرکار سرهنگ دفتری و سایر همراهان، طی نامه رسمی به وزارت امور خارجه تبلیغ نماید. مراسم خداحافظی به همین نحو با یکایک افراد کاروان به عمل آمد و سپس به اتفاق سایر همراهان، به گمرک خسروی مراجعت

کردیم و به این ترتیب، آخرین قسمت این برنامه به نحو بسیار شایسته و آبرومندی برگزار گردید. برای آنکه تهیه این گزارش از صورت وقایع نگاری خارج شود، به عرض این مطلب - گرچه ارتباطی با موضوع گزارش ندارد - مبادرت می‌ورزد.

در مراجعت، بنا به تقاضای وزیرمختار سوئیس، قرار شد که ما نیز به همان محل شب گذشته مراجعت کرده و شب را در آنجا توقف کنیم. یکی از کامیون‌های حامل سربازان، خراب شده و بین راه مانده بود. سربازها نیز تماماً از این راه پیمایی سخت و ممتد، خسته و فرسوده شده بودند؛ با این احوال، برای آنکه مورد گله و شکایتی برای وزیرمختار پیش نیاید، پیشنهاد ایشان را قبول کرده و از فرمانده سربازان تقاضا کردم به هر نحوی هست، سربازان را به محل شب قبل برساند و او هم قبول کرد. وزیرمختار حرکت کرد و ما نیز پس از صرف ناهار حرکت کردیم. بین راه، بنزین اتوموبیل ما تمام شد و پس از زحمات زیاد، از یک کامیون عابر، بنزین گرفته و خود را به کرمانشاه رساندیم و پس از بنزین‌گیری کامل، مجدداً به چادر مراجعت کردیم. ساعت ۲ بعد از نیمه شب رسیدم. صبح ساعت ۵، وزیرمختار و خانمش، پس از احوالپرسی از سرهنگ دفتری که از همان شب اول سرماخورده و تب کرده بود، از بنده علت تأخیر را پرسید. گفتم: بنزین اتوموبیل تمام شد. خانم وزیرمختار به شوخی گفت: عجب اتفاقی! درست پس از آنکه انگلیس‌ها از مملکتتان خارج شدند، بنزین اتوموبیل شما تمام شد! بنده گفتم: اتفاقاً حق با شماست، ولی فقط بنزین اتوموبیل تمام شد؛ پول جیب بنده تمام نشده بود و بالنتیجه چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، تمام شدن بنزین، اشکال زیادی ایجاد نکرد.

در خاتمه به عرض می‌رساند که:

همکاری جدی و صمیمانه سرکار سرهنگ دفتری، افسر اعزامی ستاد ارتش، سرکار سرگرد نیساری و سرکار ستوان یکم فروزان، فوق‌العاده موثر و ذیقیمت و توجه آنها در انجام تقاضاهای بنده - که از لحاظ آشنایی با افراد هیئت، موجب ترفیه و آسایش آنها بود - بی‌نهایت قابل تمجید و تحسین است. در تمام طول راه، غیر از کرمانشاه، مأمورین کشوری و لشگری شاهنشاهی، کمال مساعدت را معمول داشته و از بذل هیچ گونه مساعدتی دریغ ننمودند. مخصوصاً رئیس و کارمندان گمرک مرز خسروی، منتهای کمک و مساعدت را مبذول داشتند. همین مساعدت‌ها و فعالیت و بذل مساعی این بنده موجب شد که اعزام مأموران از

طرف دولت شاهنشاهی که در بادی امر، مورد بی‌میلی انگلیس‌ها بود، در روزهای آخر، مورد کمال علاقه آنها قرار گرفت. ضمناً باید به عرض برساند: با آنکه در تمام طول راه، تظاهر به خونسردی و بی‌اعتنایی نسبت به این جریانات می‌کردند، باز هم تأسف و تأثر از حرکات و رفتار تمام آنها پیدا بود؛ چنانکه هنگام خداحافظی، از اظهار آن خودداری نمی‌کردند.

همگی در اینکه این ترتیب، دوام زیادی نخواهد کرد و به‌زودی بازخواهند گشت، متفق‌القول بودند و حتی یکی از آنها می‌خواست با بنده شرط ببندد که شب عید نوروز را در تهران با بنده خواهد گذرانید. در تمام موارد، بنده نیز اظهار می‌داشتم که مراجعت شما مورد کمال علاقه همه ماست، چون بازگشتن شما، مؤید این است که اختلافات فعلی مرتفع گردیده و مجدداً روابط و علایق دوستانه‌ای که بدون شک در حال حاضر میان دو ملت موجود است، بین دولتین نیز مستقر گردیده است.

با آنکه برنامه حرکت آنها طوری بود که اولاً با داشتن همه گونه وسایل، هر جا مایل بودند، برای صرف ناهار و یا استراحت توقف می‌کردند و بالتیجه با برنامه مسافرت بنده که از لحاظ نداشتن وسایل، وضع با آنها قابل مقایسه نبود، به هیچ وجه تناسبی نداشت و مثلاً موقعی که آنها مشغول صرف ناهار بودند، بنده نیز مجبور بودم با آنها باشم؛ وقتی در یک آبادی می‌خواستم غذا بخورم، چون آنها متوقف نمی‌شدند، بنده نیز مجبور به تبعیت آنها بودم و از طرفی، شب‌ها اصولاً دور از آبادی و وسط بیابان چادر زده و متوقف می‌شدند و خود در چادرها استراحت می‌کردند؛ بنده به اتفاق سرهنگ دفتری، در سرمای شدید بیابان، در هوای آزاد استراحت می‌کردیم و همین امر موجب شد که سرکار سرهنگ دفتری و راننده اتوموبیل، هر دو مبتلا به سرماخوردگی شدند و تب کردند. در چندین مورد نیز از بنده تقاضا کردند که اگر چیزی لازم دارید، بگوئید تا برایتان بدهیم. بنده پاسخ دادم: همه گونه وسایل داریم و از لطف شما هم متشکریم. یک بار هم گفتند که مقدار زیادی برنج هست، اجازه بدهید به سربازها بدهیم. بنده گفتم: سربازها غذای کافی همراه آورده و صرف کرده‌اند و خیال نمی‌کنم احتیاجی داشته باشند. با این احوال، تا آنجا که برای بنده مقدور بود، از فعالیت برای انجام تسهیلات لازم، کوتاهی و دریغ نورزیدم و خوشبختانه همین امر که در عرض دو روز مسافرت، نظر ناموافق آنها نسبت به اعزام بنده و سرکار سرهنگ دفتری، به حسن نظر آمیخته به محبت و احترامی تبدیل شد، بزرگ‌ترین

پاداش بنده بود و نشان داد که خوشبختانه در انجام دستور وزارت متبوعه، موفقیت حاصل گردیده و وظیفه مشکل مشایعت یک عده ناراضی، برای خارج کردن آنها از مرز، به نحو اکمل انجام شده است.

استدعا دارد اجازه فرمایند مراتب تشکر خود را از اینکه به کمال حُسن نظر، بنده را برای چنین مأموریت مهمی انتخاب و امر به اعزام فرمودند، به حضور مبارک تقدیم دارد.

برای آنکه از همکاری و مساعدت مؤثر و ذیقیمت تمام آنهایی که در این مسافرت از بذل کمک دریغ نوزیدند، به خصوص سرکار سرهنگ دفتری، افسر اعزامی ستاد ارتش، سرکار سرگرد نیساری و سرکار ستوان فروزان، فرمانده سربازان اعزامی، تشکر شود. نامه‌هایی برای مقامات مربوط تهیه گردیده، تا در صورت موافقت، امضاء فرموده و امر به ارسال فرمایند.

با تقدیم احترام

عباس نیری

این گزارش - که مورد توجه وزیر امور خارجه قرار گرفته بود - در اختیار نخست‌وزیری، وزارت کشور، وزارت دفاع ملی، اداره سوم سیاسی، کتابخانه وزارت خارجه و... قرار گرفت. (۳۹)

سرهنگ عزت‌الله دفتری نیز گزارشی را از جریان مأموریت خود تهیه نمود. در قسمتی از گزارش وی که به صورت «رونوشت براین اصل» و «محرمانه» است، نکته مبهمی به چشم می‌خورد: «هنگام راهپیمایی از تهران به قزوین، مشاهده شد که کامیون دوج ۳ تن آمریکایی، به شماره ۴۹۶۸-۴۹ داخل ستون می‌باشد. موقعی که علت را از راننده آن استعلام نمودم، اظهار داشت: ما داخل این ستون نیستیم و مأموریت دیگری داریم. با کمال تعجب در ساعت یک بعد از نیمه شب که برای بازرسی پایگاه‌ها می‌رفتیم، مشاهده نمودم همان کامیون با همان سرنشینان، در حالی که نورافکن قوی در دست دارند و محوطه توقفگاه را نورانی نموده‌اند، در اطراف توقفگاه مشغول حرکت می‌باشند. صبح امروز به وسیله آقای نیری، جریان امر از آقای اشرف استفسار شد. ایشان به طور مبهم اظهار داشتند: شاید برحسب تقاضای آقای میدلتن و دستور آقای هندرسن، سفیر کبیر آمریکا، به منظور ارتباط با سفارت آمریکا و بالاخره مراقبت و محافظت اردوگاه‌ها، هنگام شب باشد. در آخرین لحظه، در گمرک خسروی، چون مأموران مانع عبور کامیون مستشاری

آمریکایی از مرز می‌شدند، سرپرست آنها حکمی را که مستشاری به وی داده بود و حاکی از مأموریت آنها تا سفارت آمریکا در عراق بود، به شمارهٔ.....، ۲۵ اکتبر ۱۹۵۲]، به آقای تشخیصی، رئیس گمرک، ارائه داد.» (۴۰)

اگر چه مأموران دولت انگلیس، به هنگام ترک ایران، دارایی‌های خود را با چندین کامیون از ایران خارج نمودند، لیکن باز برخی از اموال آنان از جمله یک قلابه سگ، متعلق به وزیرمختار انگلیس، یک عدد چمدان متعلق به کاردار این کشور و مقداری اسباب و اثاثیهٔ اداری و... در ایران باقی مانده و انگلیسی‌ها با وجود یک سده غارت و چپاول ثروت‌ها مادی و فرهنگی ایرانیان، نمی‌توانستند از کم‌ارزش‌ترین چیزها چشم‌پوشند. دولت انگلیس با ارسال نامه‌های فراوان به سفارت سوئیس در تهران (حافظ منافع انگلیس در ایران) از ایشان می‌خواست که ترتیب انتقال برخی از اموال مزبور را به لندن داده و برخی دیگر از اموال را از جمله اثاثیهٔ سفارتخانه و قونسولگری‌های سابق و عمارت قونسولگری‌ها را فروخته و پول آن را به دولت انگلیس بپردازد. از جملهٔ عمارت‌های اشاره شده - که در آرشیو وزارت امورخارجه، پیرامون آنها سند وجود دارد (۷۹ مورد) - می‌توان عمارت‌های کنسولگری انگلیس در بوشهر، بندرعباس و «سبزی آباد» را نام برد. (۴۱)

به هر حال، کاروان شکست‌خوردهٔ انگلیسی‌ها، پس از خروج از ایران، وارد بغداد شدند. «میدلتون که در رأس این کاروان قرار داشت، در خاطرات خود سعی می‌کند ورود کاروان مذکور به بغداد را مهم جلوه دهد و بدین وسیله، عظمت و شکوه بریتانیا را به نمایش بگذارد. او می‌نویسد: «ما به هنگام غروب آفتاب، وارد بغداد شدیم. در کنار خیابان‌های این شهر، نیروهای گارد احترام، با پرچم‌ها و نیزه‌هایی که در دست داشتند، ایستاده بودند... و هنگامی که کاروان ما به آنها می‌رسید، سرنیزهٔ خود را پایین می‌آوردند. چه نمایش جالبی». میدلتون این استقبال بی‌نظیر را به استقبال سودانی‌ها از کیچنر (Kitchener) یا استقبال زغلول پاشا از مارشال آلنبی (Allenby) تشبیه می‌کند. تلاش مبالغه‌آمیز میدلتون در توصیف استقبال عراقی‌ها از کاروان حاوی دیپلمات‌های انگلیسی را می‌توان ناشی از احساس حقارت وی به دلیل اخراج شدن از ایران دانست. در واقع، از میانه‌های قرن بیستم به بعد، عظمت و شکوه بریتانیا را تنها می‌توان در خاطرات نوشته شده توسط دیپلمات‌های این کشور، مشاهده کرد.» (۴۲)

پی نوشت ها

۱. فصلنامه تاریخ روابط خارجی، س ۲، ش ۳، تابستان ۱۳۷۹، ص ۲۰.
۲. ورنون والترز، *مذاکرات مصدق و هریمن*، ترجمه شمس‌الدین امیرعلایی، تهران: میترا، ۱۳۶۹، ص ۲۹.
۳. پیشین.
۴. پیشین، ص ۲۴.
۵. فصلنامه تاریخ روابط خارجی، پیشین، ص ۲۹ و ۲۱.
۶. پیشین، ص ۸.
۷. نک: فؤاد روحانی، *تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۲؛ ابرج ذوقی، *مسائل سیاسی - اقتصادی نفت ایران*، تهران: باژنگ، ۱۳۷۰.
۸. غفار بوربختیار، «مأموران و مسافران انگلیسی در سرزمین بختیاری»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، س چهارم، ش ۱۶، پاییز ۱۳۸۲، ص ۱۵؛ حافظ عبدیوندی، *نگرش بر ایل بختیاری*، اهواز: آیات، ۱۳۷۶، ص ۵۴۲.
۹. فؤاد روحانی، پیشین، ص ۳۲۶ و ۳۱۸.
۱۰. پیشین، ص ۸-۲۱۷.
۱۱. پیشین، ص ۳۱۸ و ۳۲۶.
۱۲. *کتابچه چاپ شده توسط وزارت امور خارجه: «مکانبات بین وزارت امور خارجه شاهنشاهی و سفارت کبرای انگلیس»*، نامه شماره ۳۲۲۳، مورخ ۲۳ مرداد ۱۳۳۰.
۱۳. پیشین، «پاسخ مورخ ۳۰ مرداد ۱۳۳۰ آقای سفیر کبیر انگلیس به نامه مورخ ۲۳ مرداد آقای وزیر امور خارجه».
۱۴. پیشین، نامه شماره ۴۲۳۰، مورخ ۶ مهر ۱۳۳۰.
۱۵. پیشین، نامه شماره ۶۳۲۱، مورخ ۱۸ دی ۱۳۳۰.
۱۶. پیشین، یادداشت شماره (۱۰۴۰۱/۱۱/۵۲ جی) ۳، مورخ ۲۰ دی ۱۳۳۰.
۱۷. پیشین، نامه شماره ۶۳۶۶۱، مورخ ۲۱ دی ۱۳۳۰.
۱۸. پیشین: پاسخ شماره ۵ (۱۰۴۰۱/۳۳ جی)، مورخ ۲۵ دی ۱۳۳۰.
۱۹. پیشین، نامه شماره ۶۵۰۷، مورخ ۲۹ دی ۱۳۳۰؛ نامه شماره ۲۲۳، مورخ ۱۸ فروردین ۱۳۳۱.

۲۰. فؤاد روحانی، پیشین، ص ۳۲۷ و ۳۱۹.
۲۱. جیمز اف. گود. سایه مصدق بر روابط ایران آمریکا، ترجمه علی بختیاری‌زاده، تهران: کویر، ۱۳۸۲، ص ۱۴۸-۹.
۲۲. اسناد وزارت امور خارجه ایران، اسناد قدیمه، پرونده شماره ۵-۱۲-۱۳۳۱ ش، نامه شماره ۴۰۱۹، مورخ ۱۳۳۱-۷/۳۰.
۲۳. پیشین.
۲۴. پیشین، پرونده شماره ۵-۱۲-۱۳۳۱ ش، نامه شماره ۷۸۹، مورخه ۱۳۳۱/۷/۳۰.
۲۵. پیشین، نامه شماره ۱۸۹۴. مورخ ۲ آبان ۱۳۳۱.
۲۶. پیشین، نامه نمرة ۱۸۳۹. به تاریخ ۱۳۳۱/۸/۲.
۲۷. پیشین، نامه مورخه ۱۳۳۱/۸/۳.
۲۸. پیشین، نامه شماره ۸۳۳. به تاریخ ۲ آبان ۱۳۳۱.
۲۹. پیشین، نامه مورخه ۱۳۳۱/۸/۳.
۳۰. پیشین، نامه مورخه ۵ آبان ۱۳۳۱.
۳۱. پیشین، نامه شماره ۵۹۸/۸۰، مورخ ۱۳۳۱/۸/۵.
۳۲. پیشین، نامه شماره ۱۸۹۴، مورخ ۲ آبان ۱۳۳۱.
۳۳. فصلنامه تاریخ روابط خارجی، پیشین، ص ۱۸.
۳۴. پیشین، پرونده شماره ۵-۱۲-۱۳۳۱ ش، نامه شماره ۴۰۴۰ / ت، مورخ ۱۳۳۱/۸/۶.
۳۵. پیشین، نامه بدون شماره و تاریخ، «پیش‌نویس حکم مأموریت عباس نیری».
۳۶. پیشین، نامه شماره ۳۴۷۲-۳۱/۸/۷، «حکم مأموریت سرهنگ دوم عزت‌الله دفتری».
۳۷. پیشین، بدون شماره، مورخ ۷ آبان ۱۳۳۱.
۳۸. پیشین، مورخ ۱۷ آبان ۱۳۳۱.
۳۹. پیشین، نامه شماره ۴۴۸۱، مورخ ۱۳۳۱/۸/۲۸.
۴۰. پیشین، بدون شماره و تاریخ.
۴۱. پیشین، اسناد قدیمه. پرونده شماره ۱۷-۵-۱۳۳۲ ش.
۴۲. جیمز اف. گود، پیشین، ص ۱۴۸-۹.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی